

از مجموع معتقدات امام زید نتایج زیر بدست میآید :

اول : آنکه در بارهٔ خلافت علی (ع) نصی وجود نداشت ، وصیتی و شبه وصیتی هم نبود بنابراین ولایت و خلافت آن بزرگوار، وراثت از نبی (ص) نیست بلکه اسری- است که بر سبنای اختیار استوار است .

دوم : آنکه امام زید صریحاً میگوید : علی (ع) بر شیخین- ابوبکر و عمر- و تمام صحابه برتری داشت اما تصریح نشده است که ملازمهٔ این افضلیت و قرابت بر پیامبر (ص) ، خلافت است ، زیرا خلافت بر مدار اختیار افضل نیست بلکه اختیار کسی- است که توانایی حمل این بار سنگین را داشته باشد و او کسی است که مردم از او اطاعت میکنند ، برای تولیت او فتنه نمی‌انگیزند و بهمین لحاظ است که واجب میآید اختیار خلیفه بشورای مسلمین باشد نه آنکه شخص معینی را فرض گیرند اما صاحبان شور ، فضیلتی قوم‌اند .

سوم : آنکه در کار تولای شیخین ، مصلحتی جاری بود بنابراین نباید آنان راسب و لعن و ولایتشان را رفض کرد .

معصومیت امام برای چیست ؟

نظر دوم امام زید را در تعدیل افکار و عقاید روزگار خود باید در مسئله «عصمت پیشوایان» جستجو کرد . اگر امام زید امامت افضل را جاودانه فرض نگیرد و خلافت را بر سبنای وراثت یا ایضا از پیامبر (ص) نپذیرد در اینصورت «عصمت» پیشوا را

بقیهٔ حاشیه از صفحه قبل

بن ابی طالب از ابی بکر و سایر صحابه افضل بود مگر آنکه برای مصلحتی ، صحابه آنرا صواب دانستند و برای تسکین فتنه و تألیف قلوب رعایا ، علی بن ابی طالب خلافت را به ابی بکر تفویض کرد و زید ، نظر بطریقهٔ معتزله ، امامت مفضول را با بودن افضل ، برای مصلحتی که در تقدیم مفضول مراعات شود تجویز میکند .

خود بخود نپذیرفته است زیرا اساس بری بودن امام از خطامبنی بر آنستکه از پیامبر (ص) ولایت گیرد این نیز معقول نخواهد بود که پیامبر، امامی بنا بر امر خدا برگزیند که در اجرای احکام او مرتکب خطا شود.

افضل غیر از ا صلح است

نظر سوم امام زید در باره خروج کسی است که بقصد امامت، برای خود دعوت میکند.

محمد ابوزهره میگوید: نظر زید از بیان این مسئله که مدعی امامت باید از آل-بیت امامت باشد و برای پیشوایی خود خروج کند متضمن دو ملاحظه است: اول آنکه برگزیدن یک فرد از خاندان امامت بر مبنای مصلحت است و این گزینش بکمال نخواهد رسید مگر آنکه طالب خلافت، اراده خود را بر خروج، آشکار سازد.

دوم آنکه خلافت، امری مصلحتی است و در اینصورت، اصلح افراد غیر از افضل آنان خواهد بود. بر اساس این فکر، پیداست که خلافت، غیر از وراثت است زیرا اگر خلافت، صرف وراثت یا ایصاء بمعنای توریث بود چه جای دعوتی وجود داشت؟ از همین رهگذر است که فرق امام زید و دیگر کسان از شیعه امامیه همعصر او پدیدار میشود بنا بر آنکه زید خروج امام را بعنوان «داعی» می پذیرد.

آیاد و امام در یک اقلیم بگنجند؟

نظر چهارم امام زید مربوط به خروج دو امام در دو قطب است. شهرستانی در شرح مذهب زیدیه میگوید: هرگاه شرایط امامت در دو پیشوا از دو سرزمین جمع باشد، بنا بر معتقدات فرقه زیدیه، اطاعت از هر آندو واجب خواهد بود. بنظر میرسد خروج دو امام و بیعت صحیح بر ایشان هنگامی منطقی است که معلوم نگردد کدامیک بر دیگری سبقت داشته یا امامت کدامیک از آندو، ولایت عامه است؟ در اینصورت

بنابر عقیده امام زید بشرط آنکه بین دو امام ، خصوصتی باقی نباشد هر کدام در اقلیم خود مطاع و امام عصر خود خواهد بود .

ابن خلدون میگوید : تعلق یافتن منصب خلافت یا امامت بدو تن در یکزمان روانیست بر حسب ظواهر احادیثی که بر این امر دلالت میکند و در صحیح مسلم ، کتاب الاماره آمده است . برخی گفته اند منظور از عدم جواز خلافت دو خلیفه اینستکه در یک شهر یا نزدیک بیکدیگر باشند لیکن هنگامیکه بر اثر وسعت کشورهای اسلامی امام یا خلیفه نتواند با سورمالک دیگر رسیدگی کند جایز است خلیفه یا امام دیگری در کشورهای دور از مقر خلافت تعیین شود تا مصالح عمومی را زیر نظر بگیرد . بعضی این نظر را به دلیل اجماع رد کرده اند ولی دلیل آنان روشن نیست زیرا اگر در اینباره اجماعی وجود داشت در آثار علمای نامور و متکلمان پیشین که بمعرفت اجماع آگاهی کامل داشتند از آن یاد میشد و استادانی نظیر ابواسحاق اسفراینی شیخ متکلمان و امام الحرمین صاحب کتاب الارشاد که بر این نظر متمایل بودند از آن یاد میکردند . چه بسا برخی از متأخران بدلیل آیه شریفه « لو دان فیهما آلهة الا الله لفسدتا » (۱) بر ضد این فکر اقامه کرده اند اما این دلیل ، عقلی است و نظر اساسی از آن ، توجیه بتوحید است .

محمد ابو زهره میگوید : ما نمیدانیم امام زید بنا بر چه اصلی این مسئله را مطرح کرده است و از طریق مصادری که دسترسی داشتیم نیز این نکته بر ما آشکار نشد . آیا امام زید در این مورد بر مصالحه ای که بین علی (ع) و معاویه برقرار شد تکیه کرده است ؟ تازه این اتکاء نارواست زیرا علی (ع) بر امامت معاویه اعتراف نداشت و آن صلح و سازش ، بنا بر مصلحت مسلمین و انجام فرائض حج بهم پیوست . شاید بتوان نظر داد که شالوده این فکر ، وسعت دامنه دولت اسلامی روز بود که از

۱- هر گاه دو خداوند بجز خدا در آن بود هر دو تپاه میشدند . (نقل بتصرف در متن

سمرقند تا آندلس و جنوب فرانسه گسترش داشت و مصلحت ایجاب میکرد که احکام، تجزیه شود و تعاون، شامل حال والیان عصر گردد. همچنانکه خداوند فرموده است: «انما المؤمنون اخوه فاصالحوا بین اخویکم» برترین شاهد این عقیده آنستکه: در یک زمان، محمد نفس زکیه در مدینه و ابراهیم برادر او در بصره خروج کردند.

مهدویت و امامت پنهانی وجود ندارد

پنجمین نظر امام زید مربوط به بازگشت امام موعود است بنا بر آنکه کیسانیه عقیده داشتند محمد بن ابی طالب مهدی منتظر است و همچنان در «جبل رضوی» زندگی میکند. نیز شیعه اثنی عشریه بعد از آن فریق، عقیده دارند که امام دوازدهم زنده است و در روزگاری که زمین از جور و ظلم پر شود خروج خواهد کرد و عدالت را برقرار خواهد ساخت. اسماعیلیه نیز معتقدند که هر دو امام، از نظر پنهانند. اما نظر امام زید - با توجه به رأی او در باره امام مفضول - آشکار است باین معنی که امام مکتوم، وجود ندارد، مستحق امامت کسی است که بدعوت خود خروج کند نه آنکه مستور و مورد انتظار باشد.

گناه و ثواب ناشی از ماست.

ششمین نظر امام زید در باره «قدر» است. در جریان اختلافاتی که پیرامون قضا و قدر در آن عصر پیش آمده بود نظر زید بن علی حد متوسطی بین ایمان به قدر و آزادی عمل انسان در طاعات و معاصی بشمار است. وی میگوید: هر کس به خدا و خواسته های او ایمان نیاورد کافر است و هر کس نیز که گناه خود را از ناحیه خدا بداند کافر است. کسانیکه بطاعات گردن بینند از مهر ایزدی برخوردار میشوند و هر کس مرتکب گناهی شود باید کیفر ببیند.

علم خدا ، ازلی و ابدی است

هفتمین نظر زید مربوط به «بداء» بود. کیسانیه عقیده داشتند که علم و اراده - خداوند تبارک و تعالی ، تغییر پذیر است بنابراین آنکه در کتاب عزیز خود فرمود : «یمحوالله ما یشاء ویثبت و عندهام الكتاب» و در خبر است که پیامبر دربارهٔ دعا فرمود : هر گاه کسی خدا را فراخواند ، خواسته او اجابت خواهد شد. اجابت دعا ، خود نوعی بداء است اما امام زید با این فکر مخالفت ورزید و گفت : علم و اراده الهی ، ازلی و پایدار است و هر چیز بتقدیر اوست پس در اینصورت چگونه چنان علمی ، تغییر خواهد پذیرفت؟ چه منافاتی دارد که از بنده ای با اختیار او عملی سرزند که علم آن نزد خداست اگرچه برضاء و محبت خدا نباشد؟ دعا و نظایر دعا نیز ، مقدر را تغییر نمیدهد اما آنرا ظاهر و روشن میسازد و قول خداوند «یمحوالله ما یشاء ویثبت» نه تنها دلیل بداء نیست. بلکه گواه استواری اراده و ثبات علم ازلی اوست همچنانکه میفرماید : «قد احاط بكل شیئی علمه» و «الله بكل شیئی علیم .»

پیشوا به اعجاز محتاج نیست

هشتمین نظر زید بن علی دربارهٔ عصمت پیشوایان از خطا و لغزش و اعجاز آنان - است. امامیه میگویند : خداوند تعالی در وجود پیشوایان ، علمی اشراقی قرار داده است که ایشان را از لغزش باز میدارد. آنان می افزودند که علم امام ، باری به نص و بار دیگر به معجزه است. اما امام زید ، این افکار را نپذیرفت و معتقد بود که یک پیشوا گرچه از فرزندان فاطمه زهرا علیها سلام است چون کسان دیگر است و طبعاً از خطا معصومیت ندارد ، علم او - اگر هم اشراق باشد - فیضی نیست بلکه چون ناشی از درس و بحث است بمانند سایر مردم مستلزم خطا و صواب نیز هست و مدام چنین - است نیازی نیز به خرق عادات و اعجاز نیست . امام از طریق حجة و برهان برای خود دعوت و بیعت میگیرد و در راه امامت شمشیر میکشد .

صفات خدا

در عصر زیدبن علی ، فریقی از علماء معتقد بودند که خداوند تبارک و تعالی
بتمام صفاتی که در قرآن نام رفته متصف است ، او قادر ، عالم ، سمیع ، بصیر ، متکلم
و مرید است صفات غیر از ذات و علم خدا جز ذات اوست . شیخ مفید در کتاب خود
اوائل المقالات تصریح میکند که زیدیه خداوند را متصف بصفات میگردند که در
قرآن و سنت یاد شده است و معانی آن را بدور از ذات نمیدانستند .

بخش چهارم

عبادات و عقود در فقه زیدیه

اخبار متواتر نشان می‌دهد که زید بن علی، فقیهی آگاه و دانشمند بود. وی فقه خود را بر مبنای حدیث و رأی استوار کرد و در مورد حدیث نیز به اخبار اهل البیت اقتصار و اکتفا نداشت و از غیر ایشان منجمله صحابه نیز اخذ می‌کرد. باین ترتیب از زید بن علی، فقهی بجا ماند که زیدیه در تمام قلمرو اسلامی از آن استقبال کردند و بیجان، پذیرا شدند. فقه امام زید، که مورد بحث و بررسی مجتهدان پس از او قرار گرفت اندک اندک بصورت یک اثر بدیع و بی نظیر فقهی بنام المجموع درآمد (۱) که

۱- با آنکه عصر امام زید دوران تدوین کتاب نبود و این امر از ربع اول قرن دوم اسلامی آغاز شد مع هذا زیدیه معتقدند که زید بن علی کتابهایی بنام تفسیر الغریب، کتاب حقوق، کتاب المجموع در حدیث و کتاب المجموع در فقه تصنیف کرده است. قسمتهایی از این دو کتاب بوسیله ابو خالد عمر و بن خالد الواسطی الهاشمی روایت و گردآوری شده است و اصل خطی آنها در رم مضبوط است. در مورد راوی و روایات او، بین فرق اسلامی، اختلاف هست. شیعه اسامیه او را ثقة نمیدانند، برخی راویان اهل سنة منجمله وکیع، وی را طعن میزنند ولی زیدیه او را با اعتماد تمام پذیرفته‌اند. قسمت عمده‌ای از المجموع بوسیله علی بن محمد بن الحسن الکاشی النخعی متوفای سنه ۳۲۴ روایت شده که بی گمان مورد قبول همگان است و شاید این اعتماد از آن نظر باشد که وی بین فقه زیدیه و فقه حنفی، واسطه‌العقدی بوجود آورد. برای درک توضیحات بیشتر مراجعه کنید به کتاب

در روزگاران بعد ، از نظر مسائل فقهی و احادیث ، تجزیه و گردآوری شد ، نقل تمام یا حتی قسمتی از مطالب کتاب «المجموع» امری دشوار و مستلزم چندین مجلد کتاب است ولی برگزیده‌ای از سنجرات آن ، همچنین مسائلی فشرده از کتاب «البحر الزخار» که اخیراً به آن دسترسی داشتیم ذیلاً نقل میشود :

اول : عبادات

شروط نماز :

شرط انجام صحیح نماز نزد زیدیان هفت است :

اول : هنگام نماز.

دوم : پاکیزگی تن .

سوم : پاکی لباس .

چهارم : حلال یا مباح بودن لباس نمازگزار با توجه به بهای «معین» آن .

پنجم : پاکی مکان نماز.

ششم : حلال یا مباح بودن مکان بنا بر اجماع که گفته‌اند : منزل غصبی موجب حرام است .

هفتم : پوشاندن تمام «عورة» (۱) مرد از پس و پیش .

۱- «لقوله (ص)» : «ما بین السرة و الركبة» (فاصله ناف تا زانو) . در «البحر-

الزخار» که ما این مطالب را از آن اخذ کرده ایم قسمت عمده مسائل ، متکی به احادیث نبوی است و در این زمینه بیگوید پیامبر (ص) فرمود : «احفظ عورتک الاعلی اسرأتک» .

تیمم

زیدیه ، وجوب تیمم را سبب چهار سبب میدانند :

اول آنکه آب کافی برای وضو وجود نداشته باشد لقوله تعالی « فلم تجدوا ماء . . »

اعم از آنکه مکلف در سفر یا در حضر باشد .

دوم هنگامیکه بر اثر وضو ، ضرری عارض مکلف شود و این سبب ، سبب مبتنی بر صدر آیه مبارکه : « و ان کنتم مرضی او علی سفر . . » و آیه « لا تقنطوا انفسکم » است .

سوم هنگامیکه بر اثر وضو ، عارضه ای متوجه نفس یا عضو مکلف شود و این سبب مبتنی بر حدیث نبوی است که فرماید : « . . . اسباغ الوضو فی السبرات » (انجام وضو تا حدی که به عمق جراحت نرسد) .

چهارم خوف فوت نمازی است که قضا پذیر نیست مانند هنگامیکه مکلف به جنازه ای ، برسیخورد . این سبب نیز مبتنی بر خبر نبوی است که فرماید : « اذا جاء تک جنازة . . . »

زکاة

بر مبنای مندرجات « البحر الزخار » زکاة در فقه شیعه زیدیه امری واجب و مفهوم آن ، بدر کردن بخشی از دارایی - و مبتنی بر شرایط خاص مذکور در فقه زیدی - است .

عالمان فقه مذهب زیدیه ، پیش از آنکه میزان شرعی زکاة نقره و طلا را معین کنند ، درهم و دینار - یعنی سکه های سیمین و زرین را با قید انواع درهم ، عنوان میکنند آنگاه بر مبنای اخبار و روایات فراوان که در این مورد منقول است گویند : بر کمتر از بیست مثقال زر ، زکاة وارد نیست و بر این میزان هم ، نیم مثقال واجب

است (۱). همچنین نصاب نقره ، یکصد درهم است و همانگونه که ملاحظه میشود «درهم» را به «عدد» می‌شمارند نه برون و میزان نقره موجود در یک درهم، از طریق عرف یا معیار (اجماعاً) تعیین میگردد.

زکاة نبات در فقه زیدیه بعنوان «آنچه از زمین میروید» و بحکم آیه «و مما اخرجنا لكم من الارض» و حدیث نبوی «فیما سقت السماء العشر» بنا بر اجماع از واجبات است. نهایت برخی فقهاء زیدی، آنرا به گندم و جو و خرما و سویز تخصیص داده‌اند. گیرندگان زکاة و صدقه و مورد مصرف آن در فقه زیدی عبارت است : اول فقیر (۲) ، دوم مسکین (۳) ، سوم عاقل (۴) ، چهارم مؤلف (۵) ، پنجم رقاب (۶) ، ششم غارم (۷) ، هفتم سبیل الله (۸) و هشتم ابن السبیل (۹).

۱- در خبر است که زینب ثقفیه بانوی عبدالله بن مسعود نزد پیامبر اسلام (ص) رفت و گفت : گردن بندی دارم که بیست مثقال طلا در آن است آیا باید زکاتی بپردازم ؟ فرمود ، بله ، نیم مثقال بپرداز (البحر الزخار بنقل از شفاء).

۲- کسی که خانه و خادم و اثاث ندارد و در مقام درخواست قرار میگیرد .

۳- تنگدست خانه نشینی که نمیتواند مانند فقیر ، از طریق دوره گردی ، غذایی فراچنگ آورد . پیامبر (ص) فرمود : اللهم احینی مسکیناً و چون این بخش از خبر ، مؤخر برآنستکه رسول خدا از «فقر» به خدا پناه برد لذا درجه‌ای از تواضع و خاکساری توأم با عزت نفس مسکین را میرساند در حالیکه فقیر ، سیاه روی خواستاری است که عرض خود بپیرد و زحمت دیگران میدارد .

۴- کسیکه مأسور گردآوری زکاة است .

۵- « و ایشان کسانی باشند که ایشان را باجهاد خوانند » (مختصر نافع - ص ۷۳)

۶- نگهبان اموال .

۷- بدھکار (بدون تقصیر) .

۸- مجاهدین امور خیریه یا جنگاوران راه خداپرستی .

۹- راه نشین یا گمشده از راه سفر .

در مورد زکاة حیوان ، نص صریح المجموع الکبیر میگوید : انواع گاو و بره و شتر بیجه را نمیتوان صدقه داد : « حدثنی زید بن علی عن ابيه عن جده عن علی علیهم السلام قال ليس في البقر العوائل صدقة . . . وسالت زیداً علیه السلام عن الفصلان و الحملان و العجا جیل الصغار فقال لا صدقة فیها (۱) » . این مسئله مورد اختلاف است و زیدیه میگویند از آنها نمیتوان زکات داد .

همچنین در مجموع الکبیر آمده است که از مال یتیم زکات نمیتوان داد : « سالت زید بن علی علیهما السلام عن مال الیتیم أفیه زکاة ؟ فقال : لا فقلت ان بنی ابی رافع یروون عن امیر المؤمنین علی علیه السلام انه زکی مالهم . فقال : نحن اهل البیت نکر هذا » و بدون تردید این نکته نیز از مختصات فقه زیدیه است کما اینکه امام زید گفته است : مال یتیم مثل مال مجنون است و بر آن زکات نیست .

زکاة فطر در فقه زیدی ، یک صاع (تقریباً معادل سه کیلوگرم) برای هر فرد اعم از کوچک و بزرگ ، زن و مرد و پیر و جوان است که مطابق شرع از گندم و جو و انگور و مویز در لحظات آخر ماه رمضان بر مستمندان داده میشود .

در کتاب شفاء بنقل از زید بن علی آمده است که علی (ع) فرمود ، پیامبر اسلام فرموده است : « صدقة الفطر علی المرء المسلم ، یخرجها عن نفسه و عن هوفی عیاله - صغیراً کان او کبیراً - ذکراً او ائثی - حراً او عبداً » همچنین ابی داوود درباره « هنگام » پرداخت زکاة فطر روایت کرده است که : « امر رسول الله بزکاة الفطر أن تؤدی قبل خروج الناس الى الصلاة » .

۱- بقر حوامل گاوی است که احتمال ظهور آن می رود و نظیر آن در سودان و حبشه فراوان است . گاو عوامل همان است که زمین را سیکا و دو خرمن را میکوبد ، فصلان ، جمع فصیل و آن ، شتر بیجه ای است که تازه از مادر جدا میشود . عجاجیل جمع عجول و آن جمع و حملان جمع حمل است که بره باشد .

خمس

وجوب رد خمس - یعنی پرداخت یک پنجم از مال معین برای مستحقان - در فقه زیدیه ناشی از آیه مبارکه « و اعلموا انما غنمتم من شیئی » و این حدیث نبوی- است که فرمود: «فی الرکاز الخمس» یعنی پنجیک از مال پنهان در زمین به مستمندان داده شود. معهذا بر مبنای فقه مذهب زیدی ، خمس ، ناظر سه مورد است :

اول : آنچه از زیر خاک بیابان یا دل دریا فراچنگ می آید (مانند گنجینه ، کان نمک ، زرنیخ ، الماس و نظایر آنها) .

دوم : آنچه پس از جنگ ، بدست آورند .

سوم : آنچه از اهل الذمه - یعنی کافرانی که بر اسلام ، گردن نمی نهند - اخذ یا از سود بازرگانی و معاملات بیش از حد نیاز ، عاید میشود .

مصارف خمس در فقه زیدیه معنای شش مورد و عملاً پنج مورد است زیرا سهم اول که تیمناً و تبرکاً بعنوان سهم خداست نظر به بی نیازی مطلق مقام وحدانی که مالک آسمان و زمین است صرف مصالح عامه میشود . سهم دوم که متعلق به رسول خدا - و سهم سوم که مخصوص ذوی القربی است - از آن جهت بنام آن بزرگوار و سادات هاشمی تعیین گردیده که « سید » از دریافت زکاة محروم و ممنوع شده بود و البته این دو بخش نیز مانند سهم اول در دسترس امام وقت قرار میگیرد که صرف مصالح عمومی کند . سه بخش باقی که آن نیز متعلق به یتیمان و مسکینان هاشمی- است مستقیماً از طرف مکلف به مستحقان ادا میگردد .

روزه

« صیام » در لغت ، خودداری از هر چیز را گویند . صام النهار یعنی خورشید ، در نیمروز ماند و در اصطلاح شرع ، خودداری از شکمبارگی با نیت مخصوص - بموجب کتاب ، سنت و اجماع است .

هنگام روزه ، از دمیدن فجر تا غروب آفتاب است لقوله تعالی : « حتی یتبین لکم الخیط الا بیض من الخیط الاسود » یعنی تا هنگامیکه شب و روز برای شما روشن و مشخص باشد .

سبطلات روزه در فقه زیدیه به دو گونه است :

اول : هر گونه لمس و نزدیکی - اعم از جماع ، استناء و احتلام - که موجب انزال شود .

دوم : خوردن و آشامیدن بهر کیفیتی که صورت بگیرد و سبطل از گلو پایین رود .

حج

حج در لغت ، آهنگ انجام کاری سترگ را گویند و در شرع ، احرام و وقوف در عرفه بهنگام خاص و وجوب آن سببتی بر کتاب و حدیث و اجماع است .

اول کسی که حج بجا آورد آدم علیه السلام و پس از او پیامبران دیگر بودند . مسئله اینستکه حج برای مکلف مسلمان مستطیع ، در تمام عمر یکبار کافی است و گویند که پیامبر اسلام (ص) سه بار حج به جای آورد : دو بار پیش از هجرت و یکبار پس از هجرت .

استطاعت ، عبارت از توانایی مالی و جسمی و آمادگی برای انجام سفر - است . حج ، مکان و زمان معین و مشخصی دارد و مکان آنرا « میقات » گویند . میقات در مذهب شیعه اثنی عشر پنج نقطه مشخص برای قصد احرام است که زائران از پنج طریق بآنها میرسند اما در مذهب زیدی میقات پنجم مورد اتفاق نیست . باری مواقیت حج بدینقرار است :

اول : ذوالحلیفه برای کسانی که از راه مدینه مشرف میشوند .

دوم : جحفه برای زائرانی که از شام حرکت می کنند .

سوم : قرن المنازل برای رونندگان که از نجد به زیارت می شتابند .

چهارم : یلملم که زائران را از یمن به کعبه میرساند .

پیرامون اختلاف زیدیان در مورد سیقات پنجم خبری است منقول از جابرواین عباس که مطابق این روایت : « قال [ص] مهل اهل المدينة من ذی الحلیفه والطریق الآخر الجحفه و مهل اهل العراق ذات عرق و مهل اهل نجد من قرن و مهل اهل الیمن من یلملم » .

حج - اعم از افراد و قران و تمتع - در فقه زیدیه دارای ده فریضه بشرح زیر است :

- ۱ - احرام
- ۲ - وقوف به عرفه
- ۳ - شب گذرانی در مزد لقه که نماز عشاء و مغرب بنا بر خبر ، همانجا برگزار میشود
- ۴ - سرور به مشعرالحرام
- ۵ - رمی جمره عقبه
- ۶ - طواف به قدم
- ۷ - سعی میان صفا و مروه
- ۸ - طواف زیارت
- ۹ - شب گذرانی در سنی
- ۱۰ - طواف وداع .

امر بمعروف ، نهی از منکر و تقیه

نظر زید بن علی درباره امر بمعروف ، نهی از منکر و لاجرم تقیه همانست که امامان بحق پیش از او داشتند . از نظر معتزله امر بمعروف و نهی از منکر یک واجب اعتقادی بود و در اینمورد آیات فراوانی نازل شده که این دو امر را بر هر مسلمانی واجب داشته است . منجمله میفرماید :

« و لتكن منكم امة يدعون الى الميزو يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون » همچنان است : « كنتم خیرامة او خرجت للناس یامرن بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤمنون بالله... »

امر بمعروف ایجاب میکند که مؤمن بخدا ، بی هیچ ترس و واهمه ای از هیچ سرزنشی آنر بر زبان راند و آشکار سازد مگر آنکه مطلقاً عاجز و ناتوان باشد . در صدر اسلام ، امام حسین (ع) بر اساس همین فرمان یزدانی ، بر یزید بن معاویه خروج کرد .

پس از آن بزرگوار فرزندش زین العابدین که سرنوشت پدر را دیده بود - چون نیرو و لشگری در دسترس نداشت - سکوت اختیار کرد و از همین لحظه «تقیه» پدیدار شد که مراد از آن سکوت در مقابل باطل است بی آنکه دلیل بر رضا باشد. اساسیه براساس این امر، تقیه را در مقام خوف از جان، در ردیف واجبات دینی قرار دادند و درجواز و جوب آن از امام جعفر صادق (ع) این عبارات را نقل میکنند که فرمود:

«التقیة دینی و دین آباتی» نیز فرمود: «من لا تقیة له لا دین له» زید، امر بمعروف و نهی از منکر را بهمین طریق که اشارت رفت معتبر دانست و بعنوان یکی از اصول اسلامی پذیرفت (۱).

دوم: عقود

عقد نکاح و شروط آن

نکاح در لغت و شرع، عقد حلال بین زن و شوهر را گویند. شروط نکاح در فقه زیدیه شش فقره و بدین قرار است:

اول: عقد که اجماعاً بلفظ تزویج و نکاح صحت می یابد.

دوم: تعیین زن بوسیله اشاره یا وصف یا لقب.

سوم: اینکه عاقد، ولی (۲) باشد.

- ۱- تنها در دو مورد، مسلمانان، تقیه را جایز نمی شمارند و به جهاد برمی خیزند اول آنکه شیعیان، مورد قتال قرار گیرند دوم آنکه سکوت، بفساد منجر شود.
 - ۲- اولیاء نکاح یا افراد نسبی یا سببی هستند یا ولایت عامه است و این امر ناشی از دستور آسمانی (باذن اهلن) و فرموده پیامبر (ص) است که: «لأنکاح الالولی».
- ولایت نسبی در مقام اول، با پدر فرزند، آنگاه برادر سپس برادر پدر یعنی عموست. مع هذا ولایت هیچکس در حق صغیر، سجنون، مسروع، بغمی علیه، سکران و سقیم نافذ نخواهد بود.

چهارم : زن و شوهر از سوانح نکاح - سنجمله احرام و کفر و نظایر آنها - بدور باشند .

پنجم : دست کم دو نفر ، شاهد جریان عقد باشند .

ششم : رضایت بیوه زن بنا بر اجماع و اینکه پیامبر (ص) فرمود : الثیب

احق بنفسها .

اصل و فصل مرد هر چه بالاتر یا پایین تر روند بر او حرامند لقوله تعالی :

« حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و عماتکم و خالاتکم و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة » آنگاه بنا بر فرموده رسول اکرم : « یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب » .

از زید بن علی - بنقل از پدر و نقل از جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیهم السلام - آورده اند که آن امام فرمود : « بردالنکاح باربعة اشیاء : المجنون و الجذام و البرص و القرن » مع هذا در فقه زیدی تنها دو علت نخستین یعنی جنون و جذام موجب فسخ عقد نکاح میشود ، گویند برص ، عیبی در حد جذام نیست بلکه فقط فسادی در بدن است .

مهر - یعنی عوض منافع بضع - در فقه زیدی بنا بر آیات و روایات و اقوال دارای مفاهیم زیر است :

مهر : بهمین لفظ از سخنان پیامبر است که فرماید : فلهاالمهر .

اجر : از الفاظ آسمانی است که فرماید : وآتوهن اجورهن .

صداق : بفتح صاد باز از سخنان الهی است که فرماید : « صدقاتهن » .

فریضة : همچنان از کلام الله است : وقد فرضتم لهن فریضة .

عقر : به ضم اول و سکون دوم ، نوعی مهر که بشبهه و طی به زنان تعلق

میگیرد .

علقه : از سخنان پیامبر است که فرمود : ادوا العلائق .

نحلة : کابین بلا عوضی که در آیات آسمانی آمده است .

نامزدی در عقد ازدواج امری مستحب است و این امر حتی با رد و بدل کردن انگشتری از آهن - بقرموده رسول اکرم - صورت میگیرد. میزان مهر، نیز هر اندازه باشد موجب نفوذ عقد میگردد و در خبر است که: «من استحل بدرهم فقد استحل». مهر خلوت - مهر خلوت، مهري است که بر اثر دیدار پنهانی، بعهده مرد می‌رود و بنا بر آیه و حدیث اعم از آنکه دخول انجام شده یا نشده باشد تمام و کمال بر ذمه او قرار میگیرد.

موجب و جوب مهر خلوت نخست آیه مبارکه: «کیف تأخذونه و قد افضی بعضکم الی بعض» و از معانی افضاء یافتن خلوت یا مکان و فضای خالی است آنگاه مبتنی بر این حدیث نبوی است که فرماید: «من کشف خمار امرأة او نظر الیها وجب الصداق، دخل بهما اولم یدخل» و خمار به کسر اول پوشش یا تور صورت را گویند.

بیع

بنا بر تعریف صاحب البحر الزخار بیع یعنی بیرون رفتن از مالکیت در برابر یک عوض و شراء، برعکس آن یعنی دخول شئی در مالکیت است و از لحاظ شرع، این امر بر اثر ایجاب و قبول صورت می‌پذیرد. اصالت عقد بیع در مذهب زیدیه دارای سه دلیل است:

اول قرآن بموجب آیاتی که از آنجمله است: «و أحل الله البیع».

دوم سنة فعلیة و قولیة که اخیراً فرمود: «فبیعوا کیف شئتم».

سوم اجماع.

شروط صحت بیع در فقه زیدیه نه فقره است که به هفت مورد از آن ذیلاً اشاره

میشود (۱):

۱- دو مورد دیگر با زبان حاضر وفقی ندارد منجمله است خرید و فروش بندگان و

بردگان.

- ۱- خریدار و فروشنده ممیز - یعنی عاقل و بالغ - باشند .
- ۲- فروشنده و خریدار باید دارای اختیار و رضایت باشند که پیامبر فرمود :
« انما البیع ماکان عن تراض » .
- ۳- مورد خرید و فروش باید در دسترس و قابل تحویل و تصرف باشد .
- ۴- سبب از اموال موقوف یا نظایر آن نباشد .
- ۵- خرید و فروش از انواع فساد که نهی شده است بدور باشد .
- ۶- لفظ ایجاب و قبول جاری شود .
- ۷- ثمن و سبب ، معلوم و معین باشد .

معهدنا معامله با کسانی که مالشان حرام است - مانند ستمکاران و کاهنان - جایز نیست مگر آنکه حلیت مالشان ، بیش از حرمت آن باشد و جواز این امر عقد رهنی است که پیامبر اسلام (ص) با قوم یهود بست حال آنکه آنان به شرابخواری و ربا نیز دست می‌یازند . این مسئله در مورد ظالمانی نیز که پیدا است بخش عمده‌ای از مال خود را بطریق حلال فراچنگ آورده اند گسترش پیدا میکند . در مقابل این عده ، کسانی نیز هستند که معاملاتشان صحیح و جایز است مانند آنکه پدری مال فرزند خود را بنابر مصلحت او بولایت ثابت‌ای که بر او دارد مورد بیع قرار میدهد همچنین وصی پدر پس از او ، در فقه زیدی بر جد فرزند اولویت دارد زیرا در حکم وکیل و قائم مقام اوست .

ربا

ربا در لغت ، زیادت را گویند همانگونه که در کتاب الله آمده است : « اهتزت وربت » و در شرع افزونی دو جنس همبرابر را گویند .
ربا ، مطلقاً حرام است و علما در این مورد متفق القولند و موجب این حرمت ،

نخست فرموده خداست که: « و حرم الربا » آنگاه ، حدیث نبوی که فرماید « ربا یکی از هفت گناه بزرگ است » (۱).

صاحب المجموع الکبیر ضمن نقل حدیثی آورده است که پیامبر اسلام فرمود مبادلۀ طلا با طلا ، نقره با نقره ، ذرت با ذرت ، گندم با گندم و جو با جو باید مثل بمثل ویدآیید باشد و هر کس فزونی دهد یا فزونتر بستاند مرتکب ربا شده است .

بطوریکه ملاحظه میشود بنابر نقل مجموع کبیر ، سورد ربا پنج است اما صاحب البحر الزخار میگوید نص صریح رسول علیه السلام ، فزونی شش چیز را حرام کرده است و بر اساس اختلاف روایات ، خرما و نمک را بر پنج سورد یادشده افزوده است . همچنین برخی راویان آورده اند که بمقتضای نوع شیئی - مثل آنچه بصاع یا کیل سنجیده می شود - می توان حدیث نبوی را در سورد برابری همه چیز با هم تعمیم داد .

عموم آیه « احل الله البیع » اجازه میدهد گفته شود که اجناس ربوی مختلف - الجنس را میتوان با یکدیگر مبادلۀ کرد و زیادت گرفت همچنین هنگامیکه جنس دیگری بهمراه یک جنس ربوی معامله شود ، اعتباراً صحیح خواهد بود مثل آنکه برگ

۱- بنابر روایت چند تن منجمله عبید بن عمیر - از پدرش - از رسول اکرم (ص) ، گناهان بزرگ بر نه گونه است: شرك ، سحر ، قتل نفس ، رباخواری ، اكل مال یتیم ، پشت کردن به دشمن در روز جنگ ، لکه دار کردن زنان پاکدامن ، عقوق والدین و استحلال بیت الحرام . اما به روایت ابو هریره از نبی اکرم که فرمود « اجتنبوا السبع الموبقات » از هفت کار هستی برباد ده پرهیزید « گناهان هفتگانه را بدین شرح شمرده اند : شرك ، سحر ، قتل نفس جز در راه خدا ، اكل مال یتیم ، ربا ، گریختن از جنگ ، لکه دار کردن زنان مسلمان پاکدامن غافل . سه تن از راویان معتبر نیز آورده اند که پیامبر (ص) بر رباخوار و سگ ، و کاتب و شاهدان او لعنت فرستاده است .

کاغذی که با یک درهم نقد همراه است به صد درهم مبادله شود اما اگر همان برگ کاغذ به همراه صد درهم با صد درهم دیگر معامله شود ، بیع ، ربوی و نادرست خواهد بود .

از بحث پیرامون « ربا » بیع صرف متبادر ذهن میشود . صاحب البحر الزخار میگوید : صرف ، خرید و فروش طلا و نقره است و در اصطلاح ، هیچ عمل دیگری را به « صرف » تعبیر نمیکنند . بنابراین ، مبادله دو جنس متفق هرگاه با تفاضل صورت بگیرد - یعنی شامل زیادتی باشد - ربا خواهد بود .

سلم و سلف

معامله سلم و سلف دارای مفهوم واحدی است که در آن هرگاه تسلیم یکی از دو بدل ، آتی باشد تحویل دیگری دارای سهلت و زمان معینی خواهد بود . پرداخت پیش بها برای خرید جنسی که هنگام معامله قابل تسلیم نیست در فقه زیدی مثل بسیاری مسائل فقهی دیگر ناشی از سنه پیامبر اکرم است بر سبب این قول که هنگامی آن بزرگوار به مدینه آمد و مردم را دید که خرماهای یکسال و دو سال آینده را بهمدیگر می فروشند .

فرمود : بیع سلف مانعی ندارد ولی بدان شرط که اندازه و وزن و مدت آن معلوم باشد (۱) .

پاره ای فقهاء زیدیه شرط صحت بیع سلف را سه ، برخی پنج و بعضی نیز هفت مورد دانسته اند اما آنچه مسلم است اینستکه مدت و مکان پرداخت و صفت مال مورد تعهد باید روشن باشد .

بر سبب خبر منتهی از پیامبر اسلام (ص) که فرمود بیع آنچه نزد انسان نیست صحیح نیست و جز با کیل و وزن معلوم ، چیزی را بعنوان سلم و سلف خرید و فروش نکنید (۲)

۲۰۱ - تملیق و استدراك از مجموع روایاتی که صاحب البحر الزخار بنقل از بخاری ،

سلم ، ابی داود ، ترمذی ، نسائی و به دریافت از کتاب شفاء و اصول الاحکام آورده -

است (ص. ۳۹۷ - ۳) .

بعضی اعیان و اجناس از این نوع بیع خارج میشود منجمله است حیوان که اولاً بر اساس عموم نهی در خبر « داد و ستد نسیمه حیوان به حیوان » ثانیاً بعلت آنکه حیوان نمیتواند وزن مورد نظر در بیع پیشخرد را دارا باشد. اما بسیاری از اعیان و اجناس که بشماره در نمایم باقید آنکه صفت و کیفیت آنها دقیقاً معلوم و مشخص باشد در فقه زیدی به سلم و سلف مبادله میشود.

اخذ به شفعه^{۸۰} (۱)

در مورد احکام شفعه، آراء امام زید بنظریات امام حنیفه بسیار نزدیک است و در المجموع آورده اند که: زید بن علی میگفت: « لاشفعة الافی عقارا و ارض » یعنی شفعه جز در آب و زمین وجود ندارد. همچنین در المجموع الکبیر میخوانیم که وقتی از امام زید در باره شفعه سؤال میشود میگوید:

« الشریک احق من الجار و الجار احق من غیره و لاشفعة الالجار غیر لزیق » (۲)

مزارعه

در المجموع الکبیر آمده است که: قال زید بن علی: المزارعة جائزة بالثلث و اربع اذا دفعت الارض سنة او اكثر من ذلك اذا كان العمل علی المزارع و كان البذر علی صاحب الارض او المزارع فذلك كله جائز و ان كان صاحب الارض شرط شيئاً من العمل فسد ذلك و بطل « بمستفاد از آراء امام زید در مورد مزارعه نتایج زیر حاصل میشود:

۱ - « شفعه » مستحق شدن حصه شریک باشد باغیری به بیع... پس ثابت نشود
 اگر انتقال کند به هبه یا به صلح یا به مهر یا به صدقه یا به اقرار... و ثابت نباشد چون
 شرکت پیش از دو باشند « (محقق حلی- مختصر نافع ص ۳۰۲ و ۳۰۳) (تعبیرات قانونی شفعه
 را به شماره ۸۰ تعلیقات ملاحظه فرمایید).

۲- جار لزیق ای: الجار الملاصق = همسایه دیوار بدیوار.

اول : هرگاه کار و گاو و بذر از یک طرف و زمین از طرف دیگری باشد مزارعه صحیح است .

دوم : هرگاه کار و گاو از یک طرف و بذر و زمین از طرف دیگری باشد مزارعه صحیح است .

سوم : هرگاه کار از یک طرف و گاو و بذر از دیگری باشد مزارعه فاسد است زیرا گاو ، از وسایل کار بشمار است و این ممکن نیست که کار یا توابع آن از صاحب زمین باشد .

چهارم : اگر بذر از جانب مزارع و عمل روی زمین از طرف دیگری باشد مزارعه فاسد خواهد بود .

هبه و نذر

میدانیم که قاطبه علماء میگویند وصیت بر مازاد ثلث میراث جایز نیست مگر آنکه ورثه بر آن صحه گذارند . برخی نیز اساساً و بهر صورت ، وصیت بیشتر از یک سوم ماترك را باطل می‌شمارند . فقهاء زیدیه در این مورد با فقهاء آل‌البیت اختلاف نظر دارند برخی میگویند هبه برخلاف وصیت محدود بحدودی نیست و هرگاه شخص ، سالم باشد و بمرض منتهی بقوت مبتلا نباشد هبه او بهر اندازه درست خواهد بود . این نظری است که از امام زید هم نقل کرده‌اند . چهار پیشوای اهل سنت نیز بر این قول متفقند الا امام مالک که هبه زوجه را بر بیشتر از ثلث ، جایز نمی‌داند مگر آنکه همسرش تجویز کند .

گروه دیگری از زیدیه نیز میگویند مطلقاً هبه زائد بر ثلث جایز نیست . این مسئله - نفیاً یا اثباتاً - بستنی بر آیات و احادیث گوناگونی است که در این کتاب ذکر آنها دور از موضوع خواهد بود اما آنچه در مجموع کبیر میخوانیم چنین است : « ... لا یحل للانسان أن یهب او یتصدق لكل ماله و لكن ما الحد الا علی لما یتصدق به ... و فی مقام القیاس [علی النذر] وان النذر عند الزیدیه لایجوز فی اکثر الثلث »

این بود برگزیده‌هایی از فقه زیدیه که برای روشن شدن ذهن علاقمندان و درك میزان نزدیکی این افکار با عقاید سایر فرق اسلامی از البحر الزخار (بستقیماً) و کتاب الامام زید (بطریق نقل از المجموع الكبير) التقاط و ترجمه شد . همچنانکه یادآور شدیم فقه زیدی مبتنی و مکون بر دو جزء است :

اول : روایات از پیامبر اسلام (ص) که در بحر الزخار بوفور مورد استفاده قرار گرفته است .

دوم : آراء امام زید که محصول استنباطات فقهی او از روایات آل‌البیت علیهم السلام و دیگرانست .

بخش پنجم

اصول اجتهاد در مذهب زیدی

با آنکه از امام زید، اصول مدونی که روش و حدود اجتهاد را روشن کند باقی نماند لکن در مذهب زیدی اصولی می یابیم که بر فقه امام زید رضی الله عنه نیز شمول دارد.

از این نکته پیداست که فقه زیدی، تنها فقه امام زید نیست بلکه گروهی از پیشوایان مذهبی آل بیت مانند هادی و ناصر و دیگران که پس از زید آمدند در آن ذینظرند خصوصاً که باب اجتهاد در فقه زیدی، باز است و به ملاحظه همین امر است که نمیتوان گفت اصولی که زیدیان تدوین کرده اند اصول شخص امام زید است. اجتهاد زیدیه که امامان این فرقه آنرا مفتوح گذاشته اند اجتهاد مطلق است که مقید به اجتهاد در فروع نیست بلکه شامل اجتهاد در اصول و فروع - هر دو - است.

تعریف قرآن، سنت و استصحاب

زیدیانی که فقه امام زید را بیجان پذیرفته اند، در اصول، قرآن و سنت معلوم را معتبر میدانند. تعریف قرآن، با توجه بمندرجات کتب خطی اصول فقه زیدی موجود در دارالکتب مصر (۱) از نظر امام زید چنین است:

۱- در اصل اشاره به جزء ششم از بحر الزخار و فصول اللؤلؤیه ص ۴۴ شده است.
متأسفانه به فصول اللؤلؤیه ما را دسترسی حاصل نشد و از بحر الزخار نیز فقط سه جزء اول در کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی موجود بود.

« هو الکلام المنزل علی محمد (ص) للاعجاز باقل سورة منه او بعدة آیات متواترات و هو الموجود بایدی الامة من غیر زیادة فيه اجماعاً و لا نقصان عما فی العرصة الاخیره و لا ازدياد به خلاف الامامة .. » (۱) از این گفتار نتایج زیر حاصل میگردد :

اول آنکه : قرآن کریم نزد زیدیه نازل از جانب خداست و آن معجزه بزرگ پیامبر است و چون عرب نه تنها از آوردن مثل آن - یا مثل سوره ای از آن - بلکه از ایجاد یک آیه هم عاجز شدند لذا همین امر دلیل بر آنست که قرآن ، محصول دست بشر نیست بلکه اعجاز خدايیست .

دوم آنکه : اجماع علماء بر این مقرر است که قرآن ، نه چیزی زیاده بر اصل دارد و نه کمتر از آن در حالیکه امامیه معتقدند مصحفی که دست ساست کامل نیست بلکه آیات مخصوص آل البیت از آن حذف شده است . شیخ طوسی ، شیخ مرتضی و کسان دیگر با این فکر مخالفند و بسیار شگفت آور است که کلینی این نظر را تأیید می کند .

سوم آنکه : آیات قرآن ، متواتراً ثبت گردیده است و ما کتابی نمی شناسیم که مانند کلام الله از نظر درج ، متواتر باشد .

در مورد الفاظ قرآن نظر علماء اصول فقه زیدی بر اینست که این الفاظ بر دو قسم است : محکم و متشابه و در این تقسیم نیز از قول خدای تعالی پیروی کرده اند که میفرماید : « هو الذی انزل علیک الكتاب منه آیات بحکمت هن ام الكتاب و آخر متشابهة » و در جزء ششم از کتاب البحر الزخار - ص ۹ آمده است که :

« المحکم هو الکلام الذی لم یراء به خلاف ظاهره و المتشابه هو الکلام الذی

۱ - قرآن ، کلامی است شگرف و شگفت انگیز که با کمترین سوره ها و آیات پایی ، بر محمد (ص) فرود آمده است . برخلاف نظر امامیان ، آنچه اکنون دست ساست چیزی کم یا زیاد ندارد .

یُرَادِهِ خِلافِ ظَاهِرِهِ عِنْدَنَا وَقَالَ ابْنُ الْحَاجِبِ هُوَ الْكَلَامُ الْمَتَضَحُ الْمَعْنَى وَالْمُتَشَابِهُ مَقَابِلَهُ». اما آنچه یقین است آنست که جمهور فقها متفق القولند که در آیات احکام ، مشابه وجود ندارد. از نظر کتاب فقه زیدی «محکم» لفظی است که هیچگونه تأویلی نپذیرد و ممکن است از اقسام ذیل باشد :

۱- نص جلی ۲- ظاهر ، هنگامیکه اقوای از آن بر آن معارض نباشد
 ۳- مفهوم ، هنگامیکه منطوق ، بر آن معارض نباشد ۴- خاص ولو عام بر آن
 عارض شود و مقید ولو مطلق بر آن عارض گردد ۵- آنچه ، عقلاً مورد موافقت
 و تحسین قرار گیرد ۶- سبب آنگونه که قرینهاش ضروری یا جلی باشد .
 اما سنت معلوم (۱) سنت متواتر است و اینکه زیدیه سخن پیامبر را پس از قرآن
 پایه استنباط احکام قرار داده اند بنابر آنستکه کلام رسول خدا ، از جامعترین کلامها
 است .

بنابر آنچه گذشت باید گفت از نظر زیدیه ، نصوص قرآن و سنة متواتره دارای حکم واحد و از نظر سند ، هر دو قطعی است .

زیدیه و اجماع

میدانیم که اجماع از نظر جمهور فقهاء ، اتفاق رأی و نظر مجتهدان اسم اسلامی در هر عصری از اعصار پس از پیامبر اسلام بر یک حکم شرعی از امور عملی است ولی زیدیه در عین حال که اجماع را می پذیرند آنر بدو گونه تعبیر میکنند : اجماع عام و اجماع خاص و در باره اجماع عام مانند جمهور فقهاء گویند :

۱- علماء مقرند که سنة بر سه قسم است : سنة قولیه ، سنة فعلیه و سنة تقریریة . سنة قولیه گفتارها و سخنان نبی (ص) است سنة فعلیه ، رفتار و کردار آن بزرگوار و سنة تقریریة مطالبی است که پیامبر اسلام آنها را دیده ، شنیده آنگاه بیان فرموده است . اقوال نبی (ص) فراوان است مانند : «من نام عن صلاة او نسیها فليصلها اذا ذكرها» و از نظر زیدیه ، هر سه سنت متواتراً برابر هم است .

« فلا جماع العام هو اتفاق المجتهدين من الامة الاسلامية في زمن من الازمان على امر من الامور الشرعية » آنگاه میگویند : «والاجماع الخاص اجماع العترة و هو اتفاق المجتهدين من العترة اي آل النبي صلى الله عليه وسلم» و بهر تقدیر زیدیه هر دو اجماع را حجت میدانند. مراد زیدیه از اجماع خاص - یعنی اجماع العترة با تمام اختلافی که وجود دارد - نخست چهار معصوم (علی - فاطمه حسن و حسین) آنگاه اولاد حسنین از طریق پدران است. در اینجا سخن پیش میآید که آیا اساساً اجماع ممکن و عملی هست یا خیر؟ مگر نه آنکه از نظر مکان و زمان و پراکندگی علما در نواحی دور دست و دشواری سلاقات و اتفاق آنان در یک دیار، اسری غیر ممکن بنظر میرسد مع هذا جمهور علماء معتقدند که هر گاه اجماع فراهم آید، البته حجة خواهد بود. زیدیه میگویند: تردید نیست که عقلاً اجماع صحابه امکان داشته، پس از آنان دچار دگرگونی شده است و در کتاب فصول اینگونه اشاره میکند: «والاجماع ممکن عقلاً من الصحابة و غیرهم اتفاقاً» و در صورت وقوع نیز برای آن مراتب و شرائطی قید کرده اند که از مورد بحث ما خارج است مع هذا تردید نیست که امکان عقلی برای اجتماع علما، غیر از امکان عادی و عملی است.

استصحاب

فقهاء پس از قرآن و سنة نبوی و اجماع بر هیچ اصلی از اصول فقه برای استنباط احکام باندازه استصحاب متفق نظر نبوده اند. معنای لغوی استصحاب، مصاحبه یا استمرار صحبت یا طلب آن است و از نظر اصطلاح اصولی عبارت است از باقی گذاشتن هر چیزی بحالتی که سابقاً داشته است. برخی علماء آنرا مطلقاً حجت میدانند، بعضی به عدم حجیت آن نظر میدهند، جمعی حجیت استصحاب را در احکام وضعیه اختصاصاً - گروهی نیز حجیت آنرا در احکام تکلیفیه جاری و قاطع میدانند. قول اکثر اخباریان بر آنست که حجیت استصحاب اختصاص به موضوعات حکم شرعی مثل نماز و غسل

و متعلقات آن دارد ، مع هذا معتقدات علماء باین موارد ختم نمیشود و اختلاف نظر در این رهگذر بسیار است (۱) .

خوارزمی میگوید استصحاب ، آخرین مدار فتوی (۲) و این تعبیری است که از نظر اصطلاح علمی، براستصحاب کرده اند . زیدیه استصحاب را بر چهار قسم بخش می کنند :

قسم اول : استصحاب برائة اصلية مثل استصحاب برائة ذمه از تکلیفات شرعی تا هنگامیکه موجب تکلیف فراهم آید مانند بلوغ برای کسی که صغیر است و عقل برای آنکه دیوانه است .

قسم دوم : استصحاب ملک و آن چنین است که مالکیت مالک بر ملک ، استمرار دارد تا هنگامیکه دلیلی بر تغییر آن پدیدار شود مانند کسیکه زوج برای او ثابت شده است و او مادام که افتراق بوجود نیاید مالک حقوق زوجیت است .

قسم سوم : استصحاب حکم است مثلا هرگاه وضو انجام گیرد و در نقض آن شک بوجود آید حکم ، استمرار است .

قسم چهارم : استصحاب حال یا استصحاب وصف است مانند زنده بودن در برابر گم شدن ، همچنین آب ، موصوف به صافی و پاکی است مگر آنکه دلیلی از قبیل رنگ یا بو برای پلیدی آن پیدا شود .

این بود اشاراتی بر اصول فقه زیدیه از آن لحاظ که میزان ارتباط و تلاقی و تشابه آن با آراء جمهور فقهاء ، سنجیده شود . آنچه مسلم است امام زید ، این اصول را وضع نکرده اما مطالبی که در المجموع الکبیر قید شده گواه است که احکام آن بزرگوار در فروع از این اصول خارج نیست . محمد ابو زهره میگوید ما دلیلی که گواه

۱- مبانی حقوق اسلامی مختلف الاصول شماره ۱۸۳ .

۲- پس هرگاه مقتی مورد مثنوالی قرار گرفت و برای دریافت حکم آن نخست بکتاب آنگاه به سئس به اجماع و سرانجام به قیاس مراجعه کرد آنها از استصحاب جویا میشود .

باشد امام زید از قیاس استفاده نکرده است نیافتیم سهل است فروعی بنظرمان رسید که در آن امام رضی الله عنه بر قیاس دست یازیده است .

زیدیه و اجتهاد

اجتهاد در لغت ، بذل کوشش برای رسیدن بآسوری از آسور است . علماء اصول میگویند اجتهاد ، بذل توانایی فقیه برای استنباط احکام عملی از ادله تفصیله آنهاست . مثلاً تحریم ربا - کم یا زیاد آن - با استنباط از این گفتار آسمانی است که : « وان تبتم فلکم رؤوس اسوالکم ، لا تظلمون ولا تظلمون » باین ترتیب جمهور فقهاء اجتهاد را به دریافت حکم عملی از دلایل تفصیلی آن محدود کرده اند اما علمای زیدیه میگویند :

«الاجتهاد الاصطلاحی بانه بذل الجهد فی تعریف الحکم من جهة الاستدلال» (۱)
پس آنچه در یک امر شرعی از طریق استدلال بدست میآید - عقلی یا شرعی - برابر و همان اجتهاد است (۲) .

شرایط مجتهد

علماء اصول - لاجرم زیدیه - معتقدند بر اینکه مجتهد باید دارای شرایط زیر باشد :

۱- الامام زید بنقل از معیار الاصول - صفحه ۱۲۵ .

۲- اجتهاد گاه اطلاق میشود برسلکه ای که بوسیله آن ، برای شخص ، قدرت بر استخراج حکم شرعی فرعی از دلیل ، حاصل میشود گاه اطلاق میشود بر استفراغ و سع در استخراج حکم مزبور . مجتهد عبارت است از صاحب سلکه مذکوره ، هرکس که برای استخراج حکم از دلیل استفراغ و سع نماید چنین شخصی را باعتبار علم بحکم فقیه میناسند . (مبانی حقوق اسلامی مختلف الاصول شماره ۱۹۶) .

- ۱- آگاه به عربیت باشد .
 - ۲- بر قرآن و ناسخ و منسوخ آن آشنا باشد .
 - ۳- سنه پیامبر را نیک بشناسد .
 - ۴- بر مواضع اجماع و موارد خلاف آن آگاه باشد .
 - ۵- بر وجوه قیاس و اوجه آن عالم باشد (۱) .
 - ۶- مقاصد احکام شرعی را نیک بداند .
 - ۷- صاحب صحه فهم و حسن تقریر باشد .
 - ۸- دارای نیت پاک و اعتقاد سالم باشد .
- در هر یک از موارد بالا باید قبول کرد که امام زید ، واجد شروط بود و جای هیچگونه تردید نیست که اجتهاد در مذهب زیدیه ، استوار و ماندگار است .

نمو و انتشار مذهب زیدی در جهان

بسیاری اسباب و علل دست بدست هم داد تا «زیدیه» بعنوان یک مذهب وسیع و بارور در اقطار عالم پیرا کند و بسیاری دیگر از مذاهب اسلام بر پایه آن مستقر شود . موجبات فراوانی در نمو و انتشار مذهب زیدی احساس میشود که نکات زیر برخی از آنهاست :

- اول : باز بودن باب اجتهاد که بهیچ وقتی از اوقات ، بسته نخواهد شد .
- دوم : باز گذاشتن باب اختیار از مذاهب دیگر که بر اثر آن مذهب زیدی بمانند باغ پر طراوتی است که از فقه مذاهب مختلف اسلامی ، نهالهایی چند در آن پای گرفته است .

۱- این امر بتنهایی مستلزم آشنایی بر سه چیز است: اول علم باصول ازنبصص ، دوم علم بقوانین قیاس و ضوابط آن ، سوم آشنایی بر قیاسهای گذشته پیامبر و ائمه . زیدیه اضافه میکنند که مجتهد باید بروش استنباطات قیاسی نیز آگاه باشد و آراء فقهی خود را بر آن پایه بگذارد .

سوم: وجود مذاهب دیگری که در اماکن مختلف و دور از هم - با موقعیت و محیط خاص اقلیم - پدیدار بود و مذهب بمانند آب روانی که خواص زمین را میکند، همراه خود برمی‌دارد و بدیگر نقاط میرساند، عرف و عادات و تقالید و افکار هر سرزمین را بر دوش می‌گیرد و بجایی دیگر میکشاند.

چهارم: وجود پیشوایان مذهبی و مجتهدان نامی که در آن عصر و اعصار بعد وجود داشتند.

همانگونه که در بخشهای پیشین اشاره کردیم، مذهب زیدی در بسیاری کشورهای جهان اسلامی پراکنده است و هرگاه کشورهای غربی را کنار بگذاریم میتوان گفت که تقریباً در میان تمام ملل اسلامی - گاهی در لباس اصلی خود و زمانی در کسوت مذهبی دیگر - آنچه‌آنکه مردم تصور کنند خود، اهل همان مذهبند - راه یافته است. سبب این امر آنستکه وقتی امام زید دید شاگردانش در سرزمینهای دور و نزدیک پراکنده میشوند منجمله برخی ببلاد دیلم و گیلان رفته، پاره‌ای رویه کشورهای حجاز نهاد، جمعی عازم یمن و گروهی راهی اصفهان و ری شده‌اند، دانست که هرجا پا گذارند بنشر مذهب زیدی همت خواهند گماشت. این امر البته سبب دیگری هم داشت و آن، فرار و گریز و تواری فرزندان آل بیت، پیشوایان شیعه و تابعین از چنگک مظالم عباسی و فاطمی اسماعیلی بود و هم‌آنان بودند که مذهب زیدی را پراکندند و برآن بناء فتواها دادند.

اسرطیبعی است که وقتی مذهبی در سرزمینهای دیگر راه یافت در میان پیروان آن پیشوایانی پدید می‌آیند که بنا بر نیاز مردم آن نواحی، اجتهاد میکنند و فتوی میدهند همچنانکه پس از شهادت زید فرزندان آن بزرگوار، عهده‌دار ولایت شدند، برخی از آنان باجتهاد و افتاء پرداختند و روش پدرشان را زنده ساختند. منجمله آنان، نوادگان حسن (ع) است که در رأس ایشان، محمد بن عبدالله بن عبدالحسن نفس -

الزکیه قرار داشت که در حجاز خروج کرد و بشهادت رسید. همچنین برادرش ابراهیم بن عبدالله که به عهد منصور در عراق خروج کرد و او نیز در سال ۱۴۰ شربت شهادت نوشید. محمد نفس زکیه صاحب آراء فقهی روشنی در مذهب زیدی بود که پس از او تدوین گردید و مورد استناد قرار گرفت.

زیدیه در ایران

از همان هنگام که نوادگان امامان شهید - حسن و حسین علیهما سلام - در شمال و شمال شرقی ایران پناه گرفتند و مستقر شدند، پذیر مذهب زیدی در آن نواحی پاشیده شد و بر اثر اجتهادات و استنباطات مساعد اقلیم مزبور، رشد کرد و بارور گردید. در قرن چهارم این آراء و عقاید بهم پیوست و بصورت جمع و درس آمد. جماعتی بین آراء ائمه دیلم و گیلان و آذربایجان و خراسان از یکسوی و آراء کوفیسان و حجازیان و اهل یمن از جانب دیگر، الفت دادند. برادران بزرگوار - المؤید بالله و الناطق بالحق - بر این آراء تکیه کردند و آنرا با آنچه از ناصر کبیر اطروش - ناشر اسلام در دیلم و گیلان و سروج مذهب زیدی در آن نواحی روایت شده بود جمع کردند.

محمد ابو زهره میگوید: بسیاری مجتهدین زیدیه از پیشوایان آل بیت - اغلبشان از فرزندان امام حسن (ع) و چند تن از نوادگان امام حسین (ع) بودند سبب این امر نیز آن بود که آل حسن در مذهب زیدی، وسعت و نشاطی مساعد علم و امامت یافته بودند.

گرچه پیشرفت و نفوذ سلاطین زیدی در ایران، اواخر قرن پنجم روی به فترت نهاد ولی کاخ رفیع اسلامی که علویان طبرستان بر پا داشتند همچنان استوار ماند و بگفته اشبولر، شاید هم مقدر آن بود که زیدیان ایران، راه را برای طلوع و توسعه شیعه، هموار کنند و خود رویه افول گرایند.

همانگونه که اشاره کردیم (۱) از نظر نویسنده دائرة المعارف فارسی، زیدیه

ایران پس از ظهور بیست و پنج امام و داعی در فرقه نقطویه مستحیل شد و مطابق این رأی، عقاید زیدیان ایران تا قرن نهم رواج و دوام داشته است.

ابن اسفندیار، ضمن شمارش عالمان زمان خود مینویسد: اظهار مذهب امامیه و بطلان مذهب زیدیه در طبرستان از شرف السدین (۱) برادر سید رکن الدین حاکم ساری قوت گرفت.

کارل پروکلمان نوشته است: در سال ۹۲۷ در طبرستان... شخصی بنام مرداویج دیلمی، زیدیهای علوی را از کار برکنار کرد.

رایینو میگوید: زیدیان در اسفندین (۲) اقامت دارند و نویسندگان المنجد معتقدند که اکنون یکصد هزار نفر از هواداران زیدیه ساکن ایرانند.

۱- «سید شرف الدین همزمان ابن اسفندیار بود و خیلی سعی کرد جلوی زیدیها را بگیرد و مذهب امامی را در مازندران ترویج کند. قبر او در مدرسه سید امام خطیب مقابل شهید سر بود» (مازندران و استرآباد).

۲- رایینو در تعلیقات «مازندران و استرآباد» اسفندین را تپه‌ای از نواحی شمال نام میبرد ولی با فرهنگ جغرافیایی ایران - چاپ ارتش و فرهنگ آبادیهای ایران نوشته دکتر لطف الله سفهم پایان و برخی کتب جغرافیایی پیشین سنجمله نزهة القلوب حمدالله مستوفی و مسالک و مسالک اصطخری آنرا نیافتیم.

فصل چهارم

محیط فرهنگی طبرستان در دوران امارت علویان

اشاره‌ای کوتاه به وضع ادبیات ایران در قرون اول اسلامی

سلطه سیاسی - مذهبی عرب بر سرتاسر ایران که مدتی نزدیک سه قرن طول کشید اگر هم سبب استقرار آیین نوخاسته محمدی و بر افتادن مذاهب پیشین گردید اما هرگز نتوانست قومیت ، ملت ، زبان ، آداب ، رسوم و سرانجام ادبیات ما را برای همیشه از میان بردارد .

ایرانیان گرچه با سقوط حکومت ساسانی ، استقلال خویش را از دست داده - بودند اما از ادامه فعالیت علمی ، هرگز باز نماندند و با وجود رواج کامل و رسمیتی که زبان عربی پیدا کرده بود در جریان قرون نخستین اسلامی ، همچنان آثاری بلهجه - های پهلوی ، سغدی و خوارزمی پدیدار گردید .

پیش از آنکه لهجه پارسی دری یا درباری بعنوان یک زبان رسمی در دربارها معمول شود چون حکام ، معمولاً فرستادگان بغداد یا از ایرانیانی بودند که با زبان عربی آشنایی داشتند و از جمیع جهات ، تابع حکومت عرب بودند طبعاً در مکاتبات رسمی و تهنیت‌های اعیاد و فتوح ، جز زبان عربی معمول نبود و اگر یک ایرانی مطلبی

ب‌زبان خود مینوشت ناگزیر از لهجه پهلوی - یعنی بازمانده زبان رسمی عهد پیش از عرب - استفاده میکرد (۱).

پدید آمدن یک لهجه ادبی و رسمیت یافتن آن بعنوان زبان سیاسی ، علمی و ادبی از هنگامی آغاز گردید که دولتهای مستقل ایرانی (۲) - منجمله صفاریان و سامانیان ، پدیدار شدند و همانگونه که دیدیم علویان طبرستان بیش از یکصد سال با آنان مصادم و همزمان بودند .

سرحوم بهار میگوید : طبرستان بدست سادات زیدی استقلال یافت و سیاست بغداد از تأثیر مستقیم و عمل شمشیر ، بتأثیر غیر مستقیم و عمل قرطاس و قلم و دسیسه ، متجر گردید . . . زبان فارسی ، از لحاظ لهجه ها ، در سرتاسر ایران سرسوم و متداول بود و هر ایالتی بلهجه خود سخن میگفت لیکن زبان علمی و ادبی ، عربی بود (۳) .

بنابر این زبان عربی در دوران تسلط علویان بر طبرستان زبانی رایج ، رسمی ، قاطع و حاکم بشمار میرفت و با آنکه طی دو قرن دوم و سوم و نیمقرن اول سده چهارم طبرستان گرفتار کشمکشهای سیاسی و محل برخورد عقاید مذهبی بود و داعیان سلطنت

۱- تاریخ ادبیات در ایران - ص ۱۶۱ ج ۱ .

۲- تشکیل دولت نیمه مستقل طاهریان که بقارن ظهور علویان پدید آمد جنبه اقتدار سیاسی داشت و از لحاظ ادبی ، دوره آل طاهر را نمیتوان یک برهه زسان نمودار تلقی کرد . صاحب‌الباب الالباب میگوید : « اگر چه فیض فضل و انعام ایشان عام بود فاما ایشان را در پارسی و لغت دری اعتقادی نبود . در آن عصر ، شعرا در این فن کمتر خوض کردند . » « هرسان‌اته » میگوید : طاهریان در علوم و شریعت اسلام و عربی بیش از آن مستغرق بودند که بتوانند در باره ترقی و توسعه شعر و تمدن ایران قدم بردارند . اما ابن الندیم میگوید : عبدالله بن طاهرو پدرش طاهر بن حسین ، شاعر و نویسنده‌ای بلیغ بودند و هر کدام دارای مجموعه ای از رسائلند . رساله طاهر که بهنگام فتح بغداد برای مأمون نوشت در رسایی و شیوایی مشهور است .

و خلافت ، هرگز بدون معارض نبودند معهذا این سرزمین زرخیز و گوهربار ، مهد پرورش بسیاری علماء ، ادبا و سخنندانان بشمار میرفت .

در فصلهای گذشته کما بیش دیدیم که علویان طبرستان ، خود در ردیف عالمان کامل و فحول زمان قرار داشتند و اهل فضل را مینواختند . صرفنظر از مساجد بسیار ، باعتقادی اولین مداریس و دارالکتب پاره‌ای نقاط کنونی مازندران یادگار دوران امارت آنان است .

از مطالعه آثار تاریخنویسان و نویسندگان تراجم احوال پیداست که سادات علوی نه تنها حامل پیام در زمینه مسائل الهی و مذهبی بودند بلکه خود در عربیت و ادبیت ، دست داشتند و بارگاه آنان محل نشو و نما و ملجاء و ملاذ پژوهندگان علوم دینی و سایر فضلا بود و ما بهمین مناسبت ، فصل آخر این کتاب را به این مسئله اختصاص دادیم .

بارگاه حسن بن زید

میگویند (۱) روزی ابو مقاتل رازی ، شاعر نابینا ، قصیده‌ای با مطلع : «الله فرد و ابن زید فرد» نزد داعی حسن بن زید خواند . حسن که مردی سخنشناس و آگاه بر سوز کلام بود بر او بانگ زد و گفت : در خالك شوی ای مرد ، چرا نگفتی : الله فرد و ابن زید عبد ؟ آنگاه خویشتن را از کرسی بیفکند و بسجده روی بخالك مالید و تمجید خدای گفت و این عبارت را بتکرار بر زبان راند : الله فرد و ابن زید عبد . سپس فرمان داد تا شاعر را بیرون رانند . چند روز دیگر ابو مقاتل قطعه‌ای پیش آورد و خواند که مفهوش چنین بود :

* منم آنکس که زبانش در شعر ، عصای اوست و چه بسیار خردمندی که از زبان خود آزرده شد .

* سرا که بد کردم ببخش، مگر ندیده‌ای خدا نشناسی را که ایمان از طغیانش
رها ساخت^{۸۱}.

حسن، دل بر او خوش نکرد تا روز مهرگان فرا رسید. ابو مقاتل، قصیده‌ای
دیگر ساخت که مطلعش چنین بود:

لا تقل بشری و لکن بشریان

غرة الداعی و یوم المهرجان

یعنی: نه از یک بشارت بلکه دو بشارت سخن بگوی، یکی پیدایسی و سرآغاز
کار داعی و دیگری روزمهرگان [که فرا رسیده است].

داعی کبیر رو بشاعر کرد و گفت: شاعران، سخن خود را با «لا» که حرف نفی-
است، آغاز نمیکنند تا شنونده، شعر را به مبارکی بشنود آیا بهتر نبود این دو مصراع را پس
و پیش میگردی و می گفتی: غرة الداعی و یوم المهرجان - لا تقل بشری و لکن بشریان؟
ابو مقاتل گفت:

ای سرور بزرگوار، بهترین کلام، ذکر خداست که با «لا» آغاز میشود و گویند:
« لا اله الا الله » حسن گفت احسنت، تو در این باره آگاهتری.

اما صاحب تحفة الادیب و هدیه الاریب میگوید: پس از آنکه ابو مقاتل،
قصیده را آغاز کرد داعی از حرف « لا » در صدر کلام، تطییر نامیون گرفت، چهره اش
را بخاک انداخت، پنجاه ضربه عصا بر او زد و گفت: اصلاح ادب او از ثوابش رساتر
است (۱).

مسعودی در مروج الذهب ضمن شرح اخبار دوران خلافت المتقی (۳۳۳ هـ)
قصیده ابو مقاتل را مربوط بزمان حکومت محمد بن زید میدانند و میگوید: محمد بن
عبدالله دمشقی آورده است که متقی شبی در داخل زورقی بیدار نشسته بود و از سردی

که حافظ اخبار و شرح حالات بسیار بود در باره اشعار سپید جامگان و اخبار آنان ، پرسشها میکرد . آن مرد همچنان سخن گفت تا به اخبار حسن بن زید و برادرش محمد بن زید بن الحسن رسید ، داستان زندگی او و ماجراهای آندو را در سر زمین طبرستان بازگفت و از پاره‌ای اشعار اهل علم و ادب در ذکر محاسن آن دو برادر ، شمه ای بازگو کرد . متقی پرسید : آیا شعر ابوالمقاتل نصر بن نصر الحلوانی را در حق محمد بن زید الحسنی الداعی ، بخاطر داری ؟ سردگفت : ای سرور مؤمنان ، از حفظ ندارم لکن بهمراه من پسری است که با وجود سن نارسای خود ، آن قصیده را تماماً بخاطر دارد . متقی فرمان داد وی را باز آوردند . پسرک از زورق دیگری بحضور رسید و قصیده را بتمامت خواند^{۸۲} .

این اثر میگوید : آورده اند رامشگری ، چند بیت از فضل بن عباس رابه آواز میخواند تا به این بیت رسید :

رسول الله وابنی عمه
و عباس بن عبدالمطلب

بیت را تغییر داد و گفت : لابعباس بن عبدالمطلب . حسن بن زید بانکه زد

و گفت :

ای ابن خناء (۱) ، از عموزادگان من برابر چشم من بزشتی نام سبیری و مدحی را که از ایشان کرده اند برمیگردانی ؟ اگر بار دیگر چنان کنی هرگز آواز خود را به پایان نخواهی رساند^{۸۳} .

صاحب تاریخ الصالحی میگوید : آورده اند ابوالعمر [هارون بن محمد (۲)] شاعر طبری - کاتب حسن بن زید - در یکی از جشنها ، دوشاخه تیر به او ارمغان داد که بر روی آن عبارت « نصر من الله و فتح قریب » بهمراهی سه بیت شعر با آب زر

۱- خناء در لغت کسی را گویند که تودماغی حرف بزند ، سخن بدزدد یا ناسزا و

دشنام بگوید .

۲- ابن الندیم میگوید : او را بعربی اشعاری است و دیوان وی پنجاه برگ است .

نوشته شده بود. مفهوم آن ابیات چنین بود :

* دو شاخه تیر به داعی‌ال‌الحق ارمغان دادم که دو تیر گشایش شرق و غرب بود.

* پیکان آن دو از پیروزی و برگهایشان از بال طائر پیشپرواز است.

* دهنده آندو از راه راستی میگوید : این دو تیر مژده بخشان دعوت حقه^{۸۴}.

حسن فرمان داد ده هزار [درهم (۱)] به او پاداش دادند.

اما ابن اسفندیار کاتب مینویسد : در کتاب ملح الملح و کتاب نزهة العقول

آورده اند روزی حسن بن زید قصد کرده بود. ابوالغمر پیش او رفت و دو بیت شعر

خواند در حال ده هزار درهم بدو داد. مفهوم آن دو بیت زیبا و عمیق اینست :

* هر گاه دست خونگیر ، سطری نویسد ، بر اثر آن ، تندرستی ترا، از ناتندرستی

باز آورد.

* تو درد جسم خود را بوسیله خونگیری ، همانگونه از میان برداشتی که درد

کشور خود را با لبه شمشیر^{۸۵}.

همچنانکه در بخش قیام سادات علوی شرح دادیم پس از آنکه سلیمان بن

عبدالله در جنگ با حسن بن زید شکست خورد و تار و مار شد و زنان و فرزندانش بدست

حسن بن زید اسیر افتادند ، سلیمان نامه ای برای حسن نوشت و خلاصی آنان را

التماس کرد .

چون نوشته ، بر سید علوی عرض کردند ، جمله حرم و متعلقان او راجع کرد،

بهترین وجه و نیکوترین حال - با اعزاز و اکرام - پیش وی فرستاد و بر سر نوشته

۱- ما این خبر و متن را از « الانتخابات البهية » بنقل از تاریخ الصالحی آوردیم و

در متن برابر رقم ، نوع سکه قید نشده بود. صاحب اعیان الشیعه بنقل از ابن الندیم این

سبلغ را بقید « درهم » تعیین میکند اما نه در قبال آن سه بیت بلکه ابیاتی که مربوط به مسائل

دیگر است و بهمین لحاظ - از نظر احتیاط و وجود قرینه ای که متعاقباً در متن آورده ایم - درهم

را داخل دو قلاب نهادیم.

او با خط خویش چند بیت که بداهةً ساخته بود نوشت . مفهوم ایات چنین بود :

- * در دین ما ، تاراج و ستم و نام و نشانی از آن نیست .
- * بوسیله شمشیر ، پای بر سر کافران می نهیم .
- * میرات پدران ما - مهر و خیزران و ردایشان - را به ما بازگردانید .
- * همچنین سرای آسمان سای ما را بازگردانید که در آن دودمان پاک ما زندگی کنند .
- * مدت درازی بروبوم آن سرای ، آلوده و پلیدیهای ناپاکان در آن پدیدار شده بود^{۸۶} .

صاحب اعیان الشیعه بتقل از « مجموع الاسمال » ، چند بیت شعر دیگر را به حسن بن زید منسوب داشته است که متأسفانه بر اثر شکستگی و خراشیدگی حروف چاپی نقل آن میسر نگردید .

زید بن محمد بن زید

زید بن محمد بن زید ، سیدی فاضل ، بزرگوار و عالم بود . پس از سرگ پدر اسیر افتاد و بهنگام امارت اسماعیل بن احمد سامانی ، مدتی در بخارا گرفتار ماند وی در باره ناهمواریهای روزگار ، این چند بیت را سروده است :

- * هرگاه روزگار ترا گرفتار بلائی کرد و آن بلا رفته رفته بزرگ و بزرگتر شد :
- * و بدنبال آن دردهای دیگر فراز آمد و دل و جان را به پستی کشانید :
- * و پس از آن سختیها و ناهمواریها روی کرد و زندگی را ملال آور ساخت :
- * پس شکمیا باش و بانتظار کمال آن بنشین که تیره بختیها چون دوام یابد

از میان میروود^{۸۷} .

ناصر کبیر و فرزندان او

باتفاق رأی مورخان ، علمای انساب و نویسندگان تراجم احوال ، سید امام ،

حسن بن علی ناصر کبیر یکی از علمای بزرگ زیدیه و در جلالت قدر و علو منزلت ، فحلی بکمال بود . از آن بزرگوار و آثارش در بخش قیام سادات علوی ، بتفصیل یاد کردیم ، ناصر کبیر در شعر و ادب دست داشت و همانگونه که در بخش تاریخی یادآور شدیم این بیت زیبای فارسی باجناس سلفق دلنشینی که دارد منسوب باوست :

ندیدم خوشتر از مازندران جا

الهی خیمهٔ ما - زن - در - آن - جا

پس از استیلای حسن بن زید بر طبرستان ، ناصر کبیر در حق او گفت :
* هنگامیکه حسن بن زید میان یاران خود پدیدار میشود انگاشتی که مردان بزرگ گرداگرد او چون اختران درخشانند .

* چه تیره روزند قومی که سواران حسن زیر سم ستوران نشان ببدبختی شب به بامداد رسانند و چه نیکبختند قومی که بخشایش بیکران او را دریافتند^{۸۸} .

خاندان این پیشوای کبیر ، مکتب فضل و ادب و مجمع علم و کمال بشمار میرفت یکی از پسران او که ابوالحسن علی نام داشت به شاعری نامور بود . وی پس از شهادت محمد بن زید مرثیه‌ای ساخت که ابیاتی از آن در تاریخ طبرستان این اسفندیار سندرچ است . مفهوم آن مرثیه چنین است :

* ای ماتم داعی حق ! پشتم را خمیدی ، پریشانیم را فزودی و اشگهایم را داغتر ساختی .

* این چه سوگی بود که آل احمد را فرا گرفت ، آنانکه شمع هر جمعی بودند بتلخی پراکنندند .

* قصرهای آمل از پریشانی روبویرانی نهاد و جایگاه بدسگالان سرکش گردید^{۸۹} .

فرزند دیگر ناصر کبیر ، سید ابوالحسن احمد ، صاحب الجیش نیز در شاعری دست داشت .

از او قطعه‌ای در وصف تذرو در تاریخ طبرستان آورده اند که مفهوم آن چنین است :

* سینه‌ای از پرنیان رنگارنگ نوشته که به گردن آویزهایی نقره گون منتهی میشود :

* چون سرمه ای بر رخسار لاله صحرایی که از دلارایی بمانند آتشدان می درخشد .

* اگر طاووس روزی بر زیبایی خود بنازد جز بدلقربی پرنده آبی نخواهد بود .^{۹۰}

سومین فرزند ناصر کبیر اطروشن - یعنی ابوالقاسم - نیز از طبع شاعری بهره داشت صاحب یتیمه‌الدهر میگوید : وی از نازلی استرآباد ، از افاضل علویه و از اعیان اهل ادب بود .

همچنانکه ضمن بخشهای گذشته اشارت رفت وی با حسن بن قاسم داعی صغیر ، در نهان خصومت میورزید و بسال ۶ . ۳ هنگامیکه حسن از آمل به گیلان رفت ابوالقاسم جعفر بن ناصر رو به آمل نهاد و به این مناسبت ابیاتی چند ساخت که متأسفانه از حوادث دهر ، بمحور نمانده است . مفاهیم بیتهای موجود چنین است :

* پدر من ناصر الحق که چپ و راست رهبری از آن اوست .

* سلام بر او باد ... (۱) .

* اگر من با لشگری گران ، آمل را بزانو در نمی آورم - که هامون و کوه آنرا فراگیرم :

* اهل رسوایی و نیرنگ را نابود خواهم ساخت همانگونه که باد شمال قوم عاد را ناپدید گردانید^{۹۱} .

اخوان هارون

برادران هارون - ابوالحسین و ابوطالب - دو کوب درخشان فقه و ادب در فرقه زیدیان طبرستان بودند. رابینو در کتاب «دودمان علوی» نوشته است: سید ابوالحسن المؤید بالله عضدالدوله شرحیکه در باب فضیلت علی بن ابی طالب (ع) نوشته آنقدر فصیح و متقن بود که آنرا معجزه شمردند.

ابن اسفندیار کاتب سیگوید: «دیوان اشعارالمؤید بالله ابوالحسن مجلدی ضخیم بر می آید روا نداشتیم که اینجا چند بیت ثبت نرود» و ما ذیلا بنقل ایباتی از او که آبدیده شدن آدمی را در کسوره تجربیات زندگانی بیان میکند مبادرت میورزیم:

* رویدادها، رفتار سردان را بهمانگونه که زر از گداختن ناب میشود، پاک میگرداند.

این دو بیت نیز بهمان سیاق از اوست:

* آتش رنج، زر او را ناب گردانید و زر [وجود] سردان، بر اثر گداختن ناب میشود.

* دردها و رنجها، او را پیراسته گردانید همانگونه که چون شاخه های پراکنده درخت را ببرند بارورتر میشود.^{۹۲}

السیدالناطق بالحق - ابوطالب یحیی بن الحسین - برادر سیدالمؤید بالله - نیز در فن شعر دست داشت. از ام الحسن بنت یحیی بن الداعی الحسن بن القاسم الحسن او را فرزندی بود بنام ابوهاشم محمد که در جوانی در گذشت سید ابوطالب در وفات او مرثیه ای ساخت که از نظر باریکی اندیشه و رقت کلام در حد خود شاهکاری است. بر گردان فارسی آن سه بیت چنین است:

* ای دور از چشم که بازگشتی بر آن نیست، پس از تو، اندوه و رنج،

مرا میفرساید.

* بهشت زندگی از سن روی برتافت ، هنگامیکه خاک بر تن تو سنگینی کرد .

* ای رونده - که هرگز بجوانی نرسیدی - اینک جوانی بر نابودی تو اشک میریزد^{۹۳} .

محمد بن جریر طبری

برزگمرد روشنرایی که تاریخ او از پس قرون و اعصار ، بمانند مشعلی از صداقت و حقیقت میدرخشد همزمان با ظهور علویان در آسل تولد یافت . نام او ابو-جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری بود که بسال ۲۲۴ از مادر جدا شد و بهنگامیکه حسن بن زید خروج کرد در عنفوان شباب قرار داشت . .

ابن الندیم میگوید : ابو جعفر المعافین زکریاء النهروانی آورده است که وی علامهٔ زمان ، پیشوای عصر و فقیه روزگار خویش بود . حدیث را از فضلی بنام مثل محمد بن حمید الرازی ، ابو جریح و ابو کریب و دیگران فرا گرفت . فقه شافعی را از ربیع بن سلیمان در مصر و حسن بن محمد الزعفرانی در بغداد ، فقه مالکی را از یونس بن عبدالاعلی و فقه مردم عراق را از ابومقاتل درری اخذ کرد . طبری بر تمام علوم از قرآن ، نحو ، شعر ، تفسیر و لغت آگاه بود و مسائل فقهی بسیار بخاطر داشت .

ابن خلکان در وفیات الاعیان نام او را نخست بهمان نحو که رأسا اشارت رفت یاد میکنند سپس میگوید: برخی وی را فرزند « یزید بن کثیر بن غالب » نامیده اند . باری طبری صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر است . در فنون بسیار منجمله تفسیر ، حدیث ، فقه ، تاریخ و نظایر آنها امام بود . مصنفات گونا گونیکه در فنون مختلف از او باقی است برعهٔ دانش و فزونی فضل او گواه است . وی پیشوای مجتهدی بود که هرگز از کسی تقلید نکرد . طبری در نقل اخبار و تواریخ ، مردی مورد اعتماد بود و تاریخ او صحیحترین و استوارترین تاریخهاست . ابواسحق شیرازی در طبقات

الفقهاء او را در زمرهٔ مجتهدان نام برده است و من در برخی مجموعه‌ها، ابیاتی از او دیدم که بدو منسوب داشته‌اند.

طبری در بغداد نشو و نما یافت و بسال ۳۱ هجری پس از هشتاد و شش سال زندگی افتخار آمیز روز یکشنبه بیست و ششم شوال در بغداد درگذشت و درخانهٔ خود مدفون گردید.

ابوبکر خوارزمی شاعر مشهور قرن پنجم خواه‌رزادهٔ او بود و اینکه بترجمهٔ چند بیت از محمد بن جریر که در وفیات الاعیان آورده‌اند مبادرت می‌شود :

* هنگامیکه تنگدست شدم هرگز برادرم پدیدار نشد و چون بی نیاز گردیدم دوست من خواست که بدست من بی نیاز شود.

* شرم و آرم من ، نگهدار آبروی من - و نرسی من در [گیردارها] همراه من است.

* آنگاه که دست بخشش باز کردم راه آسانی برای رسیدن به توانگری یافتم^{۹۴}.

حمزة علوی (۱)

السید الامام الفقیه العالم المتکلم الزاهد الشاعر حسن بن حمزة علوی مکنی به ابوالقاسم در شاعری یکتای عصر خویش و از بزرگان ادب در خاک طبرستان بود. آورده اند ناصر کبیر با کثرت فضل و تمامت فصاحت خویش میگفت :

لوجاز شعر احد فی الصلوة لکان شعر ابی القاسم (اگر شعر کسی شایستی که بهنگام نماز خوانند شعر ابوالقاسم بود...).

صاحب « الذریعة » ضمن شرحی که بر کتاب « تباشیر الشریعه » نوشته است میگوید : سید شریف ، ابو محمد طبری معروف به « مرعشی » حسن بن حمزة بن عبد الله

۱- دهخدا به نقل از طبری پس از ذکر شجرة النسب - به شرحیکه در متن آورده ایم -

او را « مرعشی » نامیده است.

بن محمد بن الحسن بن الحسين الاصغر بن الامام السجاد زين العابدين على بن الحسين
عليهما السلام از اجله فقهاء عصر خویش بود که در بغداد بکمال رسید و طبق نوشته
«نجاشی» بسال ۳۵۸ وفات یافت .

رایینو در رساله دودمان علوی مازندران (ص ۶۴) میگوید : قبروی درمقابل
مدرسه زین الشرف قرار داشت وارد شیر بن حسن پادشاه مازندران آنرا تعمیر
کرده بود .

اینک بنقل قصیده‌ای روان و استوار از آن بزرگوار که بهنگام عزیمت بزیارت
مرقد مطهر علی بن موسی الرضا (ع) سرود و منازل هر روزه را در خلال آن ذکر کرد
سبادرت می‌ورزیم :

* آیا بدر تمام درخشان است ، یا نور خورشید تابناک ، یا شاخه شاداب بان-
است که بیننده در آن حیران میماند؟

* آیا گونه او گلنار است یا زلف او چون شب تار ، یا قد او شاخه تر و تازه
بان است یا من در آن شیفته و حیرانم؟

* آیا اندام او خیزران است ، یا دندانهایش سروارید ، یا موهایش دامان شب-
است یا آن نور درخشان است ؟

* آیا گفتار او رشته گوه‌رینی است یا نگاهش کمان کرشمه‌ایست، آرزوی من
خواسته اوست و هرگز فریبی راه نمیدهد .

* سپیده بامداد از سپیدی پیشانی او ، تازی شب از کیسوی او ، مشک ، ازبوی
خوش او و او را وزشی دل‌انگیز است .

* بلندی شاخسار از راستی او گوه‌راز گفتار او و ناز و کرشمه محبوبان از تیرهای
نگاه جادویی اوست .

* سرواریدهایی که از میان دهان او میدرخشند بمانند گوه‌ر هنگام لبخند او
می‌تابند .

* سوگند به کسی که بر همه چیز آسمان و زمین آگاه است، بحرایی بر او نزدیک نشده‌ام و از آن پا فرا گرفته‌ام.

* نه به گفتار پلیدی نه به نگاه ناپاکی ، خداوند بهترین آمرزنده است که او خدایی بخشنده است .

* این گفته‌ها را بگذار و از افسانه‌ها بگذر ، اینک تو در خاک طوس بزیارت آمده‌ای .

* چه بسیار بیابانهای خشک و بی‌آب و علف را که آن‌سرد دلاور بمانند شمشیر برهنه‌ای در آن سرگردانی می‌کشد ،

* بهمراهی ناله ای تیزتک و برد بار در نور دیدم که در آن هماهنگی بسیار داشتیم .

* هنگامیکه در بیابان پیش‌میتاخت ، از حرکات خود ناله میکرد و اثر کف پاهایش روی خاک گودیه‌ها بجا مینهاد .

* بسواری و پایمردی او سافتی از آمل را بیابان رساندم و باراندازهایی را که مسافران می‌نوردیدند پیمودم .

* هدف او مامطیر بود که بهمان حد ، محدود میشد . چون سراب از دور پدیدار میگردد قلب من از حرکات او مشتاقتر و آرزومندتر میشد .

* ای دوست، شتر تیزرو را برانگیز تا باسداد روزی به ساری رسی .

* آنگاه ، در سحرگاهی از آنجا به یاد مهر و ان بازگرد و کوچیان کوچ کنان را پشت سر بگذار ،

* تا به نامه فراری ، که : « زاسل (۱) » را هر کس دید از آن به دهشت

افتاد .

* در طمیش جز باندازه توقف یک راهگذر درنگ مکن آنگاه از آن نیز در حالیکه دلت در پرواز است روی بتاب.

* ای نفس (ای دوچشم) از استرآباد بسوی رباط وداع کن که آثار و بقایای آن رو بویرانی است.

* در گرگان درنگ کن چه بمنزل گاههای بهاری آن نعمتهایی هست که دل را شفا میبخشد و آیندگان و روندگان را خشنود بگیرداند^{۹۵}.

عبدالعزیز عجلی

وی از سرایندگان عصر محمد بن زید بود (۱) و در وصف آن داعی گفته است:

* هرگاه شمشیر او بخنده درآید، زنان در قبایل می گریند.

* و هنگامیکه آن شمشیر، بخون آغشته شود، زنان قبیله بسوگواری سیاه می پوشند.

* هیچ چیز نزد او، گواراتر از آن نیست که بخششی را در دست خواستاری

بیند^{۹۶}.

ابن هندو:

استاد بزرگ علی بن الحسین بن محمد هندو - مکنی به ابوالفرج - همزمان با

برادران هارون و در حکمت و ادب، ممتاز بود. بنا بمندرج باب «الاعلام» (۲) وی در

۱- راینو در «مازندران و استرآباد» ضمن شرح دهستان یا لرودمی نویسد: «لیثم

دیلمی بر روی شیرود که در شرق نائل جاری بود پلی ساخت بنام پل لیثم که در نزدیکی آن بکرین عبدالعزیز بن ابی دلف العجلی مدفون است و او بوسیله سید محمد بن زید در سال ۲۷۹ هجری... بعنوان حاکم رویان و چالوس برگزیده شد و در موقع ورود به نائل با شریتی که باو دادند مسموم شد».

۲- الاعلام زرکلی - ردیف حسین ابوالفرج - بنقل از وفیات الاعیان و تتمه-

نیشابور نشو و نما یافت و بسال ۴۰ هجری در گرگان درگذشت. اما ابن اسفندیار کاتب میگوید:

گرچه پدران ابن هندو قمی بودند ولی خود در طبرستان اقامت گزید و روزگار سپری کرد. مضجع و مرقد وی در استرآباد بسرایبی که ملک او بود اتفاق افتاد.

ابن هندو در ردیف نویسندگان دیوان عضدالدوله قرار داشت و برسم منشیان عصر جامه بتن میکرد. امام با خرزی میگوید: «کان الفضل لم یخلق الاله» باین معنی که انگاشتی فضل، جز برای او آفریده نشده است.

زر کلی در «اعلام» آثار ابن هندو را بشرح زیر معرفی میکند: الکلم الروحانية من الحکم اليونانية، انموذج الحکمة، الرسالة المشرقية، مفتاح الطلب (۱)، المقالة المشوقة والمدخل الی علم الفلک و ابن اسفندیار میگوید:

تصنیفات او آنچه متداولتر است از بسیاری اندکی اینست: کتاب البلاغة من مجمل اللغة- کتاب نزهة العقول - کتاب الفرق بین المذکروالمونث - کتاب امثال المولده کتاب مفتاح الطب (۲) کتاب المساحه - الکلم الروحانية فی حکم اليونانية. دیوان اشعار او پانزده هزار بیت بلکه زیادت بر میاید مثل آب زلال و سحر حلال و پنج مجلد رسائل تازی و بخط او یکی منشور قضای آمل بخانه جمال با زرعه بمحله چولکه کوی نهاده که بعهد شرف المعالی برای اسلاف با زرعه نبشته بود مثل آن خط در این عهد و سالها کسی ننشست و ذکر فضل او برین مثنوی که نبشتم ختم کردم که هزارچندان بود که میگوید علی بن محمد بن ام الحراث الرعاطی از اعیان علمای عصر بود و شاگردان او بدو رسانیدند که از حلقه محصلان و مستفیدان کرانه گرفت. وی در شرح حلقه درس خود میگوید:

۱ و ۲ - بطوریکه ملاحظه میشود نام کتاب در الاعلام «مفتاح الطلب»، در تاریخ طبرستان

«مفتاح الطب» است و ما برای رد شبهه بنقل هر دو متن مبادرت ورزیدیم.

* مجلس من آراینده خردهاست که بوسیله آن عروسان ادب آراسته می‌شوند.

* جایگاه من بمانند باغی با طراوت و پارچه خوش نگار است.

* بهنگام جد، کوه نهلان را برمی‌کند و هنگام شوخی، مادر فرزند مرده را می‌خنداند.

* با پاسخهای درست که از فصاحت موج میزند و این توفیق خدایی است که همه جا بال گسترده است.

* مجلس من از حقایق عقول پرده برمی‌دارد بمانند صدفی که از وی در دانه برداشته شود.

* در پیشگاه من نوشته‌هایی که چشمه‌ها را خیره می‌کند فنونی است که سرانگشتان من آنها را نگاشته است.

* اگر چینیان آن نگارها را بطریق سشق نمی‌نگاشتند هرآینه دل‌هایشان از عشق آن نقش و نگار آتش می‌گرفت.

* در حلقه‌درسه‌های من، گردنبندهای جوهریان، بی‌ارزش میماند که اگر انصاف بود نظم این حلقه میبایستی بجای هفت ستاره در آسمان آن نقش شود.

* در این مجلس رساله‌های نبشته، اشعار دل‌انگیز، فلسفه دقیق، طب تحقیقی، علم سقراط، رسطالیس، بقراط و جالینوس مورد بحث قرار می‌گیرد.

* پس هر که میخواهد به مجلس من می‌پیوندد و هر کس نخواهد دوری گزیند^{۹۷}.

ابو سعد مظفر بن ابراهیم :

وی در فقه ابوحنیفه اساسی مقدم، صدر ادبای عالم و بحر علوم بود. روزگاری در خدمت صاحب بن عباد ماند و بعد از وفات او پهبش سید ابو طالب هرونی الثائر